سازگاری یعنی چه؟

سعی شما این باشد که در تمام دوران زندگی، بخصوص سالهای اوّل، این چهار پنج سال اوّل، باهم سازگاری داشته باشید. این طور نباشد که یکی اندکی ناسازگاری نشان داد، آن دیگری هم حتماً در مقابل او ناسازگاری نشان بدهد. نه! هر دو با هم سازگاری نشان بدهید و اگر دیدید همسرتان ناسازگاری کرد، شما سازگاری نشان دهید. این از آن جاهایی است که سازش و کوتاه آمدن خوب است.[۱]

معنای سازگاری چیست؟ معنایش این است که زن ببیند این مرد، درست ایده‌آل اوست تا با او سازگار باشد؟ یا مرد ببیند که این زن، کاملاً ایده‌آل اوست و همان فرد مطلوب عالی است، تا با او سازگاری داشته باشد؟ اگر یک ذرّه این گوشه یا آن گوشه‌اش کج بود، قبول نیست. معنای سازگاری این است؟ نه! اگر سازگاری این باشد که این خودش به طور طبیعی انجام می‌گیرد و اراده شما را نمی‌خواهد. اینکه می‌گویند شما سازگار باشید، یعنی شما با هر وضعیتی که هست و پیش آمده بسازید. معنای سازگاری این است. یعنی چیزهایی در زندگی پیش می‌آید. خب دو نفرند با هم تا حالا آشنایی نداشتند، زندگی نکردند، ممکن است فرهنگشان دو تا باشد. ممکن است عاداتشان دو تا باشد. اوّل ممکن است یک ناسازگاریهایی ببینند، حالا اوّل ازدواج که آدم هیچ متوجّه نیست. بعد از یک خرده که گذشت، ممکن است یک ناسازگاریهایی حسّ کند، آیا باید اینجا از هم سرد شوند و بگویند: این مرد یا این زن دیگر به درد من نمی‌خورد؟! نه! شما باید خودتان را با این مسأله تطبیق دهید. اگر چنانچه قابل اصلاح است، اصلاحش کنید و اگر دیدید نه، کاری‌اش نمی‌شود کرد، با او بسازید.[۲]

سازشکاری در محیط خانواده جزء واجبات است. نبایستی زن و شوهر تصمیم بگیرند که خودشان هر چه گفتند همان شود. آنچه خودشان می‌پسندند و آنچه راحتی آنها را تأمین می‌کند همان بشود. نه، این طور نباید باشد. باید بنا داشته باشند که باهم سازگاری کنند. این سازگاری لازم است. اگر دیدید مقصود شما تأمین نمی‌شود مگر با کوتاه آمدن، کوتاه بیایید.[۳]

سازگاری در زندگی، اساسِ بقایِ زندگی است و همین است که محبّت می‌آفرینند. همین است که موجب برکات الهی می‌شود. همین است که دلها را به هم نزدیک کرده و پیوندها را مستحکم می‌کند.[۴]

هیچ انسانی بی‌عیب نیست!

اگر دیدید که همسرتان یک نقطه عیبی دارد ـ هیچ انسانی بی‌عیب نیست ـ و مجبورید او را تحمل کنید، تحمّل کنید، که او هم همزمان، دارد یک عیبی را از شما تحمّل می‌کند. آدم عیب خودش را که نمی‌فهمد، عیب دیگری را می‌فهمد. پس بنا بگذارید بر تحمّل. اگر چنانچه قابل اصلاح است، اصلاحش کنید. اگر دیدید کاری نمی‌شود کرد، با او بسازید.[۵]

*پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه ای
۱.خطبه عقد مورخه ۱۳۷۶/۴/۳۱ ۲.خطبه عقد مورخه ۱۳۷۹/۱/۱۶
۳.خطبه عقد مورخه ۱۳۷۸/۴/۹ ۴.خطبه عقد مورخه ۱۳۷۷/۱۱/۱۹
۵. خطبه عقد مورخه ۱۳۷۸/۴/۹

در محضر امام خمینی(ره)

امام، ضرب‌المثل در تمیزی و پاکیزگی

آقا خیلی پاکیزه بودند. به حدی که یکی از خصوصیات بارز ایشان، نظافت زیادشان بود. از سنین جوانی‌شان ما یادمان است که در تمیزی و نظافت ضرب‌المثل دوستانشان بودند. آن ایام که ما بچه بودیم این کوچه‌ها گل بود. به طوری که تمام طلبه‌ها تا زانو و شانه عبایشان گلی بود. ولی ایشان آنقدر آرام در کوچه راه می‌رفتند و قدم برمی‌داشتند که گاهی مثلا حداکثر ده لکه گل پشت عبایشان بود. عبا را می‌آوردند در اتاق، جلو بخاری می‌گذاشتند خشک که می‌شد ما این لکه‌ها را با دم قاشق پاک می‌کردیم و ماهوت پاک‌کن می‌زدیم.

* فریده مصطفوی، دختر حضرت امام، برداشتی از سیره امام خمینی(ره)، ج۲ ص۱۵۴

استفتاء
از رهبر معظم انقلاب اسلامی

خمس پول پرداختی بیمه

س) آیا بـه پولی که بیمه تکمیلی پرداخت می‌کند، خمس تعلق می‌گیرد؟

ج) اگر هزینه درمانی را که پرداخت کرده‌اید از درآمد کسب شما بوده و پرداختی بیمه تا سر سال خمسی باقی بماند متعلق خمس است و اگر بیمه بعد از سال خمسی پرداخت کرد، باید فوراً خمس آن را بپردازید.

س) آیا پولی که بیمه طبق قرارداد و قانون بعد از مرگ بیمه شده به بازماندگان به عنوان حقوق و مستمری می‌پردازد متعلّق خمس است؟

ج) برای دریافت‌کننده(بازماندگان) هبه است و خمس ندارد و برای پرداخت‌کننده هم اگر فراتر از شأن نباشد جزو مؤونه است و خمس ندارد.

استفاده از داروهای اضافی بیمه تأمین اجتماعی

س) پدر و مادر بنده تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی هستند و دکتر برای آنها قرص‌هایی تجویز کرده است که در حال حاضر یا آن قرص‌ها را مصرف نمی‌کنند یا تعداد قرص‌ها زیاد است. می‌خواستم بدانم با توجه به اینکه بنده عضو بیمه تأمین اجتماعی نیستم آیا اجازه دارم از قرص‌های اضافی و یا حتی غیراضافی آنها استفاده کنم؟

ج) تابع مقرّرات بیمه است.

خمس پول بیمه

س) آیا به پولی که شرکت های بیمه بر اساس قرارداد برای جبران خسارت به بیمه شده پرداخت می‌کنند، خمس تعلّق می‌گیرد؟

ج) پولی که شرکتهای بیمه به فرد بیمه شده پرداخت می‌کنند، خمس ندارد.

قضای نماز متوفی توسط چند نفر

س. آیا نماز قضای متوفی را افراد مختلف می‌توانند بخوانند؟ مثلا نماز ظهر را یک نفر و عصر را نفر دیگر و مغرب را فرد دیگر... البته با رعایت فاصله زمانی، که نفر اول ظهر بخواند و با فاصله یک ساعت بعد فرد دیگر نماز عصر را بخواند.

ج. اشکال ندارد

بیمه عمر

س) بیمه عمر چه حکمی دارد؟

ج) شرعاً مانعی ندارد.

استفاده از دفترچه بیمه درمانی دیگران

س) آیا استفاده از دفترچه بیمه درمانی برای کسی که جزء خانواده صاحب دفترچه نیست، جایز است؟ و آیا جایز است صاحب دفترچه، آن را در اختیار دیگران بگذارد؟

ج) استفاده از دفترچه بیمه درمانی فقط برای کسی جایز است که شرکت بیمه نسبت به ارائه خدمات به او تعهد کرده است و استفاده دیگران از آن موجب ضمان است.

در آموزه های قرآنی و روایی و عرفانی به دو جهت سیر انسانی اشاره شده که هر دو در نهایت به خدا می‌رسد. با این تفاوت که یکی از راه ها به خدای جمال می‌رسد و آن دیگری به خدای جلال ختم می‌شود. یکی در نماد جلالی یعنی دوزخ در می آید و آن دیگری در نماد جمالی در بهشت کمال، سکنی می گزیند. در این دو مسیر که از آن به مسیر درجات و مسیر درکات تعبیر می‌شود، انسان درجه درجه بالا می‌رود یا سقوط می کند. نهایت سیر درجاتی انسان، رسیدن به قرب نوافل و قرب فرائض است که در یکی، خدا مجاری بنده می‌شود و در دیگری، در مقام فنای محض، این بنده است که از مجاری فیض خداوندی می‌شود.

همین مسیر سقوط در درکات نیز نهایتی شبیه و همانند قرب نوافل و قرب فرائض دارد، به طوری که گاه انسان تحت ولایت شیطان می‌شود یا آنکه خودش یک شیطان می‌شود. نویسنده در مطلب پیش رو چرایی و چگونگی سقوط انسان به این پست‌ترین مراتب درکات را تبیین کرده است.

نحوه تخم گذاری شیطان در دل‌ها

محمد احسان آزادی

اگر انسان به جای اینکه خدا را دوست بگیرد و محب الله شود، در مسیر هواهای نفسانی و اسراف و افراط و گناه گام بردارد، با هر گناهی که می‌کند به شیطان نزدیک و از خدا دور می‌شود. این گونه است که پس از مدتی که با بدی و زشتی خو گرفت، اول دوست شیطان می‌شود و محبت شیطان و رفتارهایش را می‌پذیرد و در نهایت چنان به شیطان نزدیک می‌شود که شیطان محب او و او محبوب شیطان می‌شود.

سقوط در درکات

خداوند انسان را به گونه ای آفریده که می‌تواند در دو مسیر متضاد و متقابل حرکت کرده ولی در نهایت به خداوند برسد؛ زیرا انسان و همه آفریده ها در نهایت از همان جایی که آغاز کرده و آمده اند می‌بایست به همانجا بازگردند. سیر آمد و شد آدمی‌را خداوند در آیه ۱۵۶سوره بقره و مانند آن بیان می‌کند که از او و به سوی اوست. برخی از انسان ها مسیری را که برای بازگشت انتخاب می‌کنند، مسیر صراط مستقیم است که انسان با عبودیت و اطاعت از خدا خدایی می‌شود و صفات کمالی خدا را در خود ظهور می‌دهد و این گونه به خدا تقرب می‌جوید. نهایت این تقرب جویی را در دو حالت قرب نوافل و قرب فرائض که در آیه ۱۷ سوره انفال بیان شده می‌توان جست. به این معنا که انسان نخست با اظهار و فعلیت بخشی به صفات الهی در خود، محب الله می‌شود و سپس در نهایت سیرش، محبوب خداوند می‌شود.(مائده، آیه ۵۴)

اما برخی دیگر از انسان ها همانند ابلیس راه عصیان را بر می‌گزینند و گام به گام از خداوند دور شده و صفات الهی که در ذات آنها به ودیعت نهاده شده (بقره، آیه ۳۱) دفن می‌کنند و نفس خویش را از حالت اعتدال و استواء بیرون می‌برند و فتیله نور عقل و فطرت خویش را یا پایین می‌کشند یا به طور کامل دفن می‌کنند.(شمس، آیات ۷ تا ۱۰) این گونه است که از خدایی شدن دور شده و گرفتار دوری از خداوند می‌شوند و در نهایت گرفتار دوزخ فراق می‌شوند.(مومنون، آیات ۴۱ و ۴۴)

مسیر ضد کسب درجات را مسیر کسب درکات می‌گویند که همان مسیر ابلیس است که رانده شده از درگاه خداوندی است. بسیاری از مردم با پیروی از هواهای نفسانی و اسراف و افراط در شهوت ها و غضب و نیز خروج از مدیریت عقل، این امکان را به ابلیس می‌دهند تا اندک اندک در قلب آدمی‌نفوذ کند و آن را تحت حاکمیت خود در آورده و در نهایت تحت ولایت خود برده و آن جایگاه را پایگاهی برای خود قرار دهد تا دیگران را نیز از آن پایگاه به تباهی بکشاند. رویه ای که ابلیس برای گمراهی بشر و اخراجش از حالت اعتدال و بهره گیری از نور عقل و فطرت در پیش می‌گیرد سیاست گام به گام است که در آیات قرآن به « خطوات» تعبیر شده است. (بقره، آیات ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام، آیه ۱۴۲؛ نور، آیه ۲۱) شیطان گام به گام وارد می‌شود و خطدهی می‌کند و در نهایت با ترسیم خطی کامل، انسان را از خدا دور ساخته و بر گرده او سوار شده و او را برده و بنده خود می‌سازد.

انسان ها باید مراقبت دائمی‌از خودشان داشته باشند؛ زیرا اگر مراقبت نداشته و موقعیت خود و دشمن را همواره زیر نظر نداشته باشند، ممکن است یک دفعه خود را در دام شیطان بیابند به طوری که هر چه بیشتر دست و پا بزنند مانند مگسی در تار عنکبوت بیشتر گیر بیافتند. اینکه در آیات و روایات بر مراقبت و نیز محاسبه تاکید شده از این جهت است.

باید توجه داشت که انسان به همان اندازه که از خدا دور می‌شود به شیطان نزدیک می‌شود. اگر انسان به جای اینکه خدا را دوست بگیرد و محب الله شود، در مسیر هواهای نفسانی و اسراف و افراط و گناه گام بردارد، با هر گناهی که می‌کند به شیطان نزدیک و از خدا دور می‌شود. این گونه است که پس از مدتی که با بدی و زشتی خو گرفت، اول دوست شیطان می‌شود و محبت شیطان و رفتارهایش را می‌پذیرد و در نهایت چنان به شیطان نزدیک می‌شود که شیطان محب او و او محبوب شیطان می‌شود. در این مرحله سیر سقوط انسان در درکات که شیطان دوست او می‌شود، دیگر راه بازگشتی برای او نیست؛ چرا که دلش واژگونه می‌شود و هر چیزی را وارونه می‌بیند، یعنی حق را باطل و باطل را حق و نیز خوب را بد و بد را خوب می‌بینند. چنین فردی دلش مهمور می‌شود و دیگر نوری در آن نمی‌تابد تا حقایق را نشان دهد. البته چنانکه معلوم است این اضلال ابتدایی نیست، بلکه اضلال کیفری است؛ زیرا وقتی محبت شیطان با گناه در دلی آمد نور خدایی و ایمانی از دل می‌رود و عقل که از جنود الهی است از آنجا کوچ می‌کند و به جایش جهل از جنود شیطانی جایگزین می‌شود. این گونه است که هر چیزی که جهل دوست می‌دارد او می‌پسندد و بدان گرایش می‌یابد و هر چه را عقل دوست می‌دارد، ناخوش و دشمن می‌دارد. چنین شخصی در گام اول، نخست به وِلای شیطان سر سپرده می‌شود و بعد تحت ولایت شیطان در می‌آید.

پس وقتی انسان گناهکار به شیطان نزدیک شد و شیطان را به دل و درون خود راه داد و او را محرم اسرار خود کرد، این حالت و عملش، دوری از خدا را از سویی و قرب به شیطان را از سویی دیگر به همراه دارد. پس وقتی شیطان به گناهکار نزدیک می‌شود او هم به شیطان نزدیک می‌شود، آنگاه گناهکار زبان و چشم و گوش ابلیس می‌شود و کار ابلیس را انجام می‌دهد.

تخم گذاری و جوجه کشی ابلیس در دل گناهکار

امیرمومنان علی(ع) بارها بر اساس آموزه های قرآن به انسان ها هشدار می‌دهد که مراقب و مواظب خود باشند تا در دام ابلیس و شیاطین گرفتار نشوند؛ زیرا ابلیس گام به گام و مخفیانه حرکت می‌کند به طوری که خود شخص نمی‌فهمد که در نهایت به کجا ختم می‌شود و در درکات دوزخ گرفتار خواهد شد. انسان های کافر و منافق و گناهکار، با کفر و نفاق و گناه خویش، اجازه می‌دهند تا به جای خدا، شیطان ملاک آنان شود. پس در هر کاری که وارد می‌شوند از منظر ابلیس و شیطان به آن می‌نگرند و به تحلیل و ارزیابی آن می‌پردازند. حضرت امیرمومنان (ع) می‌فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلاكاً» (نهج‌البلاغه، خطبه ۷) پس این ها در انجام و ترک هر کاری بر اساس و معیارهای ابلیس و شیطان عمل می‌کنند. پس اگر چیزی خوشایند ابلیس باشد انجام می‌دهند و هر آنچه را ابلیس ناخوشایند می‌داند ترک می‌کنند.

این همان وارونگی و واژگونگی قلب است که برخی از گناهکاران به آن گرفتار می‌شوند و امور را وارونه می‌بینند و داوری و ارزیابی می‌کنند. پس به جای آنکه براساس معیارهای الهی حق و باطل و خوب و بد را از هم باز شناسند و جدا کرده و بر اساس آن رفتار کنند، بر اساس معیارهای شیطانی امور را واژگونه تشخیص می‌دهند و عمل می‌کنند. در آیات قرآن بیان شده کسی که اهل تقوا باشد خداوند به او علم شهودی می‌دهد تا حقایق را ببیند(بقره، آیه ۲۸۴) و قدرت تشخیص حق از باطل را دارد و بر این اساس می‌تواند راه برونرفت درست و صحیح را بیابد.(طلاق، آیات ۲ و ۳) در حقیقت تقوا انسان را با نوری الهی مجهز می‌کند تا حقایق را چنان که هست مشاهده کند و بتواند بر اساس فطرت، مسیر درست را برود و راه برونرفت از مشکلات را بیابد؛ اما کسی که بی تقوایی پیشه می‌کند و گناهان را انجام می‌دهد، این نور را کاهش یا خاموش می‌کند و در ظلمت، همه چیز را وارونه می‌بیند. این گونه است که ملاک‌های شناسایی و تشخیص و ارزیابی او تغییر می‌کند.

در گام بعدی هر چه انسان در گناه فروتر می‌رود و در دام ابلیس گرفتارتر می‌شود، ابلیس دلش را خانه خود می‌کند و آن دلی که می‌بایست عرش الله باشد و خداوند در آنجا اجلال نزول کند، ابلیس می‌آید و در آنجا لانه سازی و آشیانه سازی می‌کند و توری می‌بافد و تخم گذاری می‌کند. امیرمومنان علی (ع) می‌فرماید: «وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً» یعنی شیطان هم اینها را دام و تور خود قرار می‌دهد. یعنی اینها شیطان را ملاک امر خود برای تشخیص امور قرار دادند و شیطان هم اینها را به دام کشید. پس وقتی وارد دل آنان شد و آنجا آشیانه کرد و لانه ساخت: «فَبَاضَ؛ تخم‌گذاری می‌کند. سپس: «وَ فَرَّخَ؛ جوجه کشی می‌کند».

این جوجه کشی ابلیس و شیطان در دل‌های اهل گناه برای آن است که هم او را کاملا به خودش مشغول دارند و هم او را برای فعالیت های خود در گمراه‌سازی دیگران به کار گیرند. از این رو امیرمومنان(ع) می‌فرماید: «فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ، پس در دل‌های آنان تخم گذاری کرده و جوجه کشی می‌کند و این جوجه‌ها در فضای دل او به جنبش در می‌آیند و آن را میدان بازی خود قرار می‌دهند.»

رویه‌ای که ابلیس برای گمراهی بشر و اخراجش از حالت اعتدال و بهره‌گیری از نور عقل و فطرت در پیش می‌گیرد سیاست گام به گام است که در آیات قرآن به «خطوات» تعبیر شده است. شیطان گام به گام وارد می‌شود و خطدهی می‌کند و در نهایت با ترسیم خطی کامل، انسان را از خدا دور ساخته و بر گرده او سوار شده و او را برده و بنده خود می‌سازد.

این جوجه‌های شیطانی که در دل آدمی‌آشیانه کرده‌اند به عنوان یک جنبنده به حرکت در می‌آیند و فضای دل و سینه آدمی‌را میدان بازی خود قرار می‌دهند و جنب و جوش می‌کنند و بازی دارند. البته اینها مانند هر جنبنده‌ای دیگر، نخست حرکت های اندک و نرمی‌دارند، ولی وقتی محیط را آماده یافتند کم کم رشد کرده و حرکت ها و دویدن ها و بازی کردن های آنان بیشتر می‌شود. در این زمان است که دیگر، جایی برای خدا و حضور قلب نمی‌ماند.

اینکه می‌بینید انسان در نماز و غیر نماز از این خطورات و وساوس تلخ مصون نیست، اینها صدای پای همین جنبنده‌هاست. این گونه است که در هنگام نماز تمام دیده ها و شنیده ها به یاد و خاطرش می‌آید و حضور قلبش را از دست می‌دهد. اینکه در درس نشسته است ولی دلش جای دیگر است و یا در هنگام نماز همه جا می‌رود و از خدا دور می‌شود و آخر نماز متوجه می‌شود که نماز تمام شد و ندانست چه گفت و چه کرد،برای آن است که این جوجه های شیطانی در دلش جولان می‌دهند و او را به هر جا می‌کشانند.

این جوجه‌های شیطان در دل، همین طور رشد می‌کنند تا جایی که بر او مسلط می‌شوند: «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ؛ پس شیطان با چشم او می‌نگرد و با زبان او سخن می‌گوید».

همان طوری که انسان در جهت درجات به جایی می‌رسد که خدا از زبان بنده سخن می‌گوید و بنده عین الله و سمع الله و بصر الله و یدالله می‌شود، در درکات سقوط نیز این انسان به جایی می‌رسد که اگر شیطان می‌خواهد نامحرمی‌را نگاه کند با چشم این نگاه می‌کند، اگر بخواهد دروغی، تهمتی، افکی، بهتانی بزند با زبان اینها می‌زند. در حقیقت اینها زبان و چشم و گوش ابلیس می‌شوند.

انسان هایی که گرفتار شیطان شده‌اند، دیگر هیچ چیز در اینها اثر نمی‌کند. حضرت امیرمومنان علی(ع) در پایان خطبه متّقین در پاسخ سوالی که گفتند چرا این مواعظ اثر نمی‌کند، فرموده است: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ؛ شیطان این سخن و مطلب را از دهان تو در آورده است. در حقیقت تو لسان ابلیس شده‌ای.(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳)

از این دسته از آیات و روایات می‌توان فهمید که انسان در درکات سقوط به جایی می‌رسد که زبان و چشم و گوش ابلیس می‌شود؛ اما آیا انسان به جایی می‌رسد که ابلیس زبان و گوش انسان می‌شود؟ از نظر عقلی ممکن است که انسان در جهت سقوط به جایی برسد که ابلیس ،مجاری عمل انسان شود، اما روایت و سندی یافت نشد که انسان تا این درجه سقوط کند.

مباهله
سند اثبات حقانیت اهل بیت(ع)

اسقف نجران گفت: «من چهره‌هایی می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه خداوند بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جای برکند، به‌سرعت کنده خواهد شد. هرگز درست نیست که ما با این چهره‌های نورانی و با فضیلت مباهله کنیم؛ چرا که عذاب الهی همه ما را نابود می‌کند و چه بسا دامنه عذاب گسترش یابد و همه مسیحیان جهان را فرا گیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند.»

چیستی مباهله

«مباهله» در اصل از ماده «بهل» (بر وزن اهل) بوده و به رها کردن و برداشتن قید و بند از چیزی گفته می شود[۱]. و در اصطلاح قرآن و روایات و غیر آنها، به معنای ملاعنه (لعن و نفرین کردن دو طرف به یکدیگر) است؛ این گونه که هرگاه دو گروه یا دو نفر درباره مسئله ای مهم، مانند مسائل مهم مذهبی با هم گفت‌وگو کرده و به نتیجه ای نرسند، در یک جا جمع می شوند و به عنوان «آخرین حربه»، به درگاه خداوند تضرع می کنند و از او می خواهند تا دروغگو را رسوا و مجازات کند[۲].

تناسب معنای اصطلاحی با معنای لغوی در این است که در هر دو، رها کردن و واگذار کردن یکدیگر به حال خود وجود دارد.

مباهله با مسیحیان نجران

بخش با صفای «نجران» با هفتاد دهکده تابع خود، در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. در آغاز طلوع اسلام، این نقطه تنها منطقه مسیحی نشین حجاز بود که به عللی از بت‌پرستی دست کشیده و به آیین مسیحیت گرویده بودند[۳].

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) همزمان با مکاتبه با سران حکومت های جهان و مراکز مذهبی، نامه ای به اسقف نجران (ابوحارثه بن علقمه) نوشت و در آن نامه از ساکنان نجران خواست که یا اسلام را بپذیرند و یا به حکومت اسلامی جزیه (مالیات) بپردازند (که در برابر این مبلغ جزئی، از جان و مال آنان دفاع شود) و در غیر این صورت، به آنان اعلام خطر می شود.

نامه توسط نمایندگان پیامبر(ص) به دست اسقف رسید. وی نامه را با دقت خواند و برای تصمیم گرفتن، شورایی مرکب از شخصیت های بارز مذهبی و غیرمذهبی تشکیل داد. شورا نظر داد که گروهی به نمایندگی نجران به مدینه بروند تا از نزدیک با محمد(ص) تماس گرفته و سخنان او را بررسی کنند.

شصت تن از زبده ترین و داناترین مردم نجران انتخاب شدند که در رأس آنها سه پیشوای مذهبی قرار داشت:

۱. «ابو حارثه بن علقمه»، اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود؛

۲. «عبدالمسیح»، رئیس هیئت نمایندگی که به عقل و تدبیر و کاردانی شهرت داشت؛

۳. «ایهم» که فردی کهنسال و مورد احترام مردم نجران بود.

هیئت نمایندگان در مسجد مدینه با پیامبر اسلام گفت‌وگو کردند. حضرت آنان را به آیین اسلام و پرستش خدای یگانه و دست کشیدن از عقاید باطل (مانند اعتقاد به فرزند داشتن خداوند) دعوت کرد. یک نفر از نمایندگان گفت: عیسی فرزند خدا است؛ زیرا مادر او مریم، بدون آنکه با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورد؛ پس باید او را نیز خدای جهان دانست.

پیامبر اکرم (ص) با تلاوت آیه ای از قرآن آنان را چنین پاسخ دادند: «وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود، بدون آنکه دارای پدر و مادری باشد، از خاک آفرید»؛ اگر نداشتن پدر دلیل بر این باشد که عیسی فرزند خدا است، پس حضرت آدم برای این انتساب شایسته‌تر است؛ زیرا او نه پدر داشت و نه مادر.

گفت‌وگو ادامه یافت و پس از اصرار دو طرف بر حقانیت عقاید خود، تصمیم گرفته شد که مسئله از راه مباهله خاتمه یابد، از این رو قرار شد که فردای آن روز، همگی خارج از شهر مدینه، در دامنه صحرا برای مباهله آماده شوند.

قرآن می‌فرماید: «هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده [باز] کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید! ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت می نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت می کنیم و شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم»[۴].

روز بیست و پنجم ماه ذی الحجة سال دهم هجرت بود. سران نمایندگان نجران پیش از آنکه با پیامبر روبرو شوند، به یکدیگر گفتند: هرگاه دیدید که «محمد» افسران و سربازان خود را به میدان مباهله آورد، معلوم می شود که در ادعای خود صادق نبوده و اطمینانی به نبوت خود ندارد، ولی اگر دیدید که با فرزندان و عزیزان خود به مباهله آمده، معلوم می شود که او راستگو و پیامبر خدا است؛ زیرا آنقدر به خود (و کار خود) ایمان دارد و احساس امنیت می کند که عزیزان خود را آورده است.

هنوز نمایندگان نجران در این گفت‌وگو بودند که ناگهان چهره نورانی پیامبر(ص) نمایان شد. او فرزندش حسین(ع)را در آغوش دارد و دست حسن(ع) را در دست؛ علی(ع) پیش رو و حضرت زهرا(س) پشت سر آن جناب حرکت می‌کنند[۵].

پیامبر اکرم(ص) پیش از ورود به میدان مباهله به همراهان خود فرمود: «من هرگاه دعا کردم، شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید.» نمایندگان نجران، با حالت بهت و وحشت به یکدیگر نگاه می کردند؛ شکوه و جلال معنوی و الهی این پنج تن، همه را بر جای خود میخکوب کرده بود. اسقف نجران گفت: «من چهره‌هایی می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه خداوند بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جای برکند، به‌سرعت کنده خواهد شد. هرگز درست نیست که ما با این چهره‌های نورانی و با فضیلت مباهله کنیم؛ چرا که عذاب الهی همه ما را نابود می کند و چه بسا دامنه عذاب گسترش یابد و همه مسیحیان جهان را فرا گیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند.»

انصراف مسیحیان از مباهله

نمایندگان نجران با دیدن این وضع، بی‌درنگ وارد شُور شدند و به اتفاق آرا تصویب کردند که هرگز وارد مباهله نشوند و هر سال مبلغی را به عنوان «جزیه» به حکومت اسلامی بپردازند. پیامبر نیز درخواست آنان را پذیرفت و قرار گذاشتند که مردم نجران نیز از مزایای حکومت اسلامی برخوردار شوند؛ در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: «عذاب، سایه شوم خود را بر سر نمایندگان نجران گسترده بود و اگر از در مباهله وارد می شدند، صورت انسانی خود را از دست داده و با آتشی که در بیابان برافروخته می شد، می سوختند و دامنه عذاب به سرزمین نجران هم کشیده می شد[۶].»

فضیلت اهل بیت(ع) در داستان مباهله

مفسران و محدثان شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که پیامبر گرامی اسلام تنها کسانی را که همراه خود برای مباهله برد: فرزندانش، حسن و حسین(ع)(ابنائنا) و دخترش فاطمه(س) (نسائنا) و از میان مردان تنها علی بن ابی‌طالب(ع)(انفسنا) بودند.

شهید قاضی نورالله شوشتری، در کتاب شریف «احقاق الحق»، اتفاق نظر مفسران را در این باره بیان می‌کنند؛ سپس آیت‌الله مرعشی نجفی(ره) در پاورقی این کتاب، از حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت نقل می‌کند که معتقدند آیه مباهله در شأن و منزلت اهل‌بیت پیامبر(ص) نازل شده است؛ برای مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود ـ که دومین صحیح از صحاح ششگانه عامه است ـ می‌نویسد: «معاویه به سعد وقاص گفت: چرا علی را دشنام نمی‌گوئی؟ پاسخ گفت: به دلیل سه ویژگی که علی داشت و من آرزو می‌کنم که یکی از آنها را دارا بودم...؛] یکی از آنها این بود که [چون آیه مباهله نازل شد، پیامبر تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی دعوت کرد؛ وقتی همگی جمع شدند، فرمود: اللهم هؤلاء اهلی؛ خداوندا ایشان اهل‌بیت من هستند.[۷]»

داستان مباهله گواه بزرگی بر فضیلت و برتری این خانواده است. پیامبر(ص) از میان تمام صحابه و یاران خود، تنها این چند نفر را شایسته و مصداق آیه دانست و در کنار خود به میدان مباهله آورد.

عمومیت استفاده از مباهله

شکی نیست که آیه مباهله خطاب به پیامبر اسلام بوده و متضمن دستور کلی به مسلمانان برای انجام این عمل نمی‌باشد، ولی در آیات و روایات، منعی از انجام این عمل توسط مسلمانان وارد نشده است، بلکه از روایات عمومیت این حکم استفاده می شود؛ برای مثال از امام صادق(ع) روایت شده است که اگر مخالفان مذهبی سخنان و استدلال‌های شما را نپذیرفتند، آنها را به مباهله دعوت کنید.

راوی می گوید: پرسیدم: چگونه مباهله کنم؟ امام (ع) فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن...؛ روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می‌خواهی مباهله کنی به صحرا برو؛ سپس انگشتان دست راستت را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: «خداوندا! تو پروردگار آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه‌ای و از اسرار نهان آگاه هستی و رحمن و رحیمی، اگر من حقی را انکار و یا باطلی را ادعا می‌کنم، بلایی از آسمان بر من بفرست و اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می کند، بلایی از آسمان بر او بفرست؛ سپس فرمود: چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد. به خدا سوگند! هیچ کسی را نیافتم که حاضر شود این گونه با من مباهله کند.[۸]»

* مرکز مطالعات و پاسخگوئی به شبهات حوزه علمیه قم

۱. ر. ک: فرهنگ جامع عربی، فارسی، ماده «بهل»؛ فرهنگ دانشگاهی، ترجمه المنجد الابجدی، ماده ی «بهل».
۲. ر. ک: تفسیر نمونه، ج۲، ص۴۳۸.
۳. یاقوت حموی در معجم‌البلدان، ج۵، ص۲۶۷ـ۲۶۶، علل گرایش آنان را به آیین مسیح بیان کرده است.
۴. آل عمران، ۶۱.
۵. در برخی نقل‌ها آمده است که پیامبر دست حسن و حسین را گرفته بود و فاطمه به دنبال پیامبر و علی(ع) پشت سر وی حرکت می‌کرد. ر.ک: منشور جاوید، ج۷، ص۱۰۱.
۶. بحارالانوار، ج۲۱، ص۲۸۵ به بعد.
۷. صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۰.
۸. اصول کافی، ج۲، ص۴۸۲.

چراغ راه

گناه جوارحی بهتر از گناه قلبی عجب

قال‌الامام‌صادق(ع): «ان الله علم ان الذنب خیر للمومن من العجب و لولا ذلک لما ابتلی مومن بذنب ابداً»

امام‌صادق(ع) فرمود: خدا می‌داند که گناهی که از اعضا و جوارح مومن سر می‌زند، برای او بهتر است از عجب که از گناهان قلبی است. زیرا اگر عجب نبود مومن هرگز به گناهی مبتلا نمی‌شد.[۱]

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۶

حکایت خوبان

جابجایی عاقبت عابد و فاسق در مسجد

امام‌باقر(ع) می‌فرماید: دو مرد وارد مسجد شدند، یکی از آنها عابد و دیگری فاسق بود، این دو در حالی از مسجد خارج شدند که فاسق صدیق و عابد فاسق گشته بود. دلیل آن هم این بود که عابد در حالی وارد مسجد شد که در اثر عبادت‌های خویش، خود را نزد خدا عزیز می‌دانست، و فکر او به این مسئله مشغول بود. اما فاسق در حالی وارد مسجد شد که اندیشه او در پشیمانی از گذشته خویش بود و درپیشگاه خداوند از گناهان خود استغفار و توبه می‌نمود.[۱]

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۹

پرسش و پاسخ

عجب و راهکارهای علاج آن (۱)

پرسش:

عجب به عنوان یک صفت رذیله به چه معناست و چگونه می‌توان ایـن صفت را از خود دور نمود و راهکارهای علاج آن چیست؟

پاسخ:

تعریف عجب

عجب یا خودبینی عبارت از ظن کاذبی است به نفس در استحقاق مرتبه‌ای که مستحق آن نباشد. در واقع حقیقت عجب آن گمان دروغی است که آدمی نسبت به خود دارد و براساس آن مرتبه‌ای را به استحقاق خیالی مالک شده که در حقیقت مستحق آن مرتبه نیست. مرحوم نراقی در تعریف عجب می‌نویسد: عجب آن است که انسان خود را به خاطر کمالاتی که در خود سراغ دارد بزرگ بشمارد، اعم از آنکه واقعا واجد آن باشد یا خیال کند که واجد کمال است. به بیان دیگر عجب یعنی اینکه انسان صفت یا نعمتی را که دارد بزرگ شمرده و از منعم آن غافل باشد.(جامع‌السعادات، ج ۱، ص ۲۸۲)

بنابراین عجب از جمله بیماری‌های روانی و صفات ناپسند انسانی است که متاسفانه اغلب در انسان‌های به ظاهر وارسته، بروز و ظهور دارد، این بیماری که از صفات قلبی است از نظر زشتی و خطرآفرینی از گناهان جوارحی و اعضای ظاهری به مراتب شدیدتر و از جهت عموم و شمول دایره‌اش وسیع‌تر است زیرا کمتر مومنی پیدا می‌شود که مبتلا به عجب و خودخواهی نباشد.

اقسام عجب و راهکارهای علاج آن

آنچه که انسان بدان عجب می‌ورزد بر دو قسم است:

الف) آنهایی که در کبر دخالت دارند و انسان به خاطر آنها تکبر می‌ورزد.

ب) آنهایی که در تکبر دخالت ندارند یعنی انسان نمی‌تواند به خاطر آنها فخر کند مثل نظریات اشتباه که در اثر جهل، صائب و نیکو جلوه می‌کنند و باعث عجب می‌شوند.

این قسم از وسائل عجب را می‌توان به هشت قسم تقسیم کرد:

۱- اینکه به خاطر امور جسمانی چون جمال، ترکیب، صحت، قوت، تناسب اعضاء و زیبائی چهره دچار عجب شود.

علاج این قسم، تفکر درباره کثافاتی است که در نهان انسان وجود دارد و همین‌طور اندیشه در اول خلقتش که نطفه‌ای بود و آخر کارش که تبدیل به جیفه‌ای می‌شود و دیگر عبرت گرفتن از صورت‌های زیبا و بدن‌های لطیفی که وجود داشته و اکنون چنان پوسیده‌اند که طبع عقلاء از آنها متنفر است.

۲- عجب به قدرت و سطوت

همان‌طور که قرآن کریم از قومی نقل می‌کند که گفتند: «من اشد منا قوه»؛ قوم عاد گفتند: کیست از ما نیرومندتر؟ (فصلت ۱۵)

علاج این قسم به این است که بداند یک روز تب، کافی است که قدرتش را تبدیل به ضعف کند و یک ساس یا پشه یا یک خار می‌تواند او را عاجز نماید.

۳- عجب به عقل و زیرکی در فهم امور دقیق مربوط به مصالح دین و دنیا

علاج این قسم به این است که خدا را به خاطر عقلی که به او عطا کرده شکر گزارد و بیندیشد که با کوچک‌ترین مرضی که بر مشاعرش عارض شود چنان عقلش مختل می‌شود که وسیله خنده و بازیچه دیگران شود.

۴- عجب به اصل و نسب شریف

مثل اینکه یک نفر سید هاشمی به خاطر اینکه منسوب به پیامبر اکرم (ص) است دچار عجب شود علاج این قسم به این است که بداند این کمال نادانی است که در اخلاق و افعال مخالف سیره پدرانش باشد و با این حال گمان کند که از آنها است.

سزاوار است به این‌گونه اشخاص که تنها افتخارشان شرافت پدرانشان می‌باشد گفته شود. اگر به پدران با شرافت و بلند مرتبه‌ات افتخار می‌کنی و اقعا راست می‌گویی آنها انسان‌های خوبی بودند ولی چرا سیره و رفتار تو همانند سیره و رفتار پدران با شرافت و بلند مرتبه‌ات نیست!

ادامه دارد

سلوک عارفانه

آثار رذیله عجب

(بدان ای سالک راه خدا!) بدان که رذیله عجب از حب نفس پیدا می‌شود، چون که انسان مفطور به حب نفس است و سرمنشأ تمام خطاهای انسانی و رذایل اخلاقی حب نفس است. و از این جهت است که انسان اعمال کوچک خودش به نظرش بزرگ آید و خود را به واسطه آن از خوبان و خاصان درگاه حق شمارد، و خود را به واسطه اعمال ناقابل مستحق ثنا و مستوجب مدح داند.

بلکه قبایح اعمالش گاهی در نظرش نیکو جلوه کند، اگر از غیر (خودش)، اعمال بهتر و بزرگتر از اعمال خود دید، چندان اهمیت نمی‌دهد، و همیشه انسان (دارای عجب) کارهای خوب مردم را تأویل به یک مرتبه از بدی می‌کند، و کارهای زشت و ناهنجار خود را تاویل به یک مرتبه از خوبی می‌کند.[۱]

۱- شرح چهل حدیث، امام‌خمینی(ره)، ص ۷۰

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir